

مضمون مسالهای ملی و پدیدهای پان ایسم در ایران

(۱۹۹۰-۲۰۰۰)

پیش گفتار

بررسی یافته ها و تحقیقات در رشته های علوم جامعه شناسی زبان و تبارشناسی (اتنولوژی) نشان می دهد، که در حال حاضر جهان به سوی پذیرش اصل حق تعیین سرنوشت ملی، اصل تنوع و تکثر ملی، اتنیکی و مذهبی و نژادی پیش رفته و راهبرد یک پارچگی و هم بستگی و یک سان سازی دولتی - کشوری با توسل به اهرم سرکوب و ستم، کارآیی خود را بیش از پیش از دست داده است. اعمال اهرم سرکوب و ستم ملی تنها یک راه حل موقت و سرپوش گذاشتن بر واقعیت انکارناپذیر وجود فرهنگهای گوناگون ملی و محلی است، که عموماً با وقوع بحرانهای اقتصادی هم راه با ضعف و فساد دولت‌های مرکزی و افزایش درجهی اجحاف دوباره سر بر خواهد آورد و چه بسا چهره‌ی قهرآمیز و آشتی ناپذیر به خود گرفته و ضریب خطر جدایی طلبی و فروپاشی دولت - کشوری در جوامع کثیرالمللهای مثل ایران را بالا خواهد برد. جامعه شناسان مسایل ملی، تنوع اتنیکی و فرهنگی در کشورهای مختلف جهان را هرگز به معنای پس رفت به شرایط قبیله‌ای و ملوک الطوائفی گذشته و در نهایت وقوع جنگها و درگیری‌های قومی و ملی نمی‌دانند. آن‌ها اعتقاد دارند، همان طور که تمامی نهادها و ساختارهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی از اصل تکثرگرایی و پلورالیسم تاثیر پذیرفته‌اند، ملیتها و فرهنگها نیز از این امر مستثنی نیستند. تلاش در جهت دست یابی به هویت ملی و فرهنگی و برخورداری از اصل حق تعیین سرنوشت، خواست اکثریت ملیتهای گوناگون در تمامی کشورهایی است که مثل ایران دارای تکثر فرهنگی و ملی هستند. در حال حاضر از ۱۸۹ کشور عضو سازمان ملل متحد، نزدیک به ۱۵۰ کشور، کثیرالملله و چند زبانه محسوب می‌شوند. در آن کشورهایی که هنوز مسالهی ملی یکی از موانع بزرگ پیش رفت است، دولت‌ها و نهادهای سیاسی و فرهنگی باید راه حل‌های مناسبی اتخاذ نمایند، که ضمن حفظ هویت ملی و فرهنگی ملیتهای مختلف، هم بستگی کشوری و اتحاد بین

آن‌ها نیز تقویت گردد. به نظر نگارنده، این امر - یعنی اتخاذ راه حل‌های مناسب - یکی از پیش زمینه‌های اساسی برای ایجاد جامعه‌ای دموکراتیک و مستقل و آزاد از مدار نظام جهانی سرمایه (امپریالیسم) در هر کشوری مثل ایران می‌باشد. کشورهای توسعه یافته‌ی سرمایه داری «مرکز» («جهان اول») بعد از مدت زمانی که گرفتار تلاش‌ها، کشمکش‌ها، و جنگ‌های قومی و ملی بودند، سرانجام به یک هم گونگی کشوری و دولتی در کشورهایمانند سوئیس و فرانسه در سایه‌ی رسمیت یافتن هویت‌های ملی و پذیرش اصل حق تعیین سرنوشت ملی - البته به طور نسبی آن هم به خاطر هژمونی سرمایه - دست یافته‌اند. اما در اکثر کشورهای توسعه نیافته‌ی «پیرامونی» («جهان سوم») هم گونگی کشوری و اتحاد ملیتها به خاطر علل تاریخی و سیاسی، که عمدتاً ناشی از چگونگی حرکت سرمایه‌ی جهانی در این کشورها بوده است، ایجاد نشده است.

یونس پارسا بناب

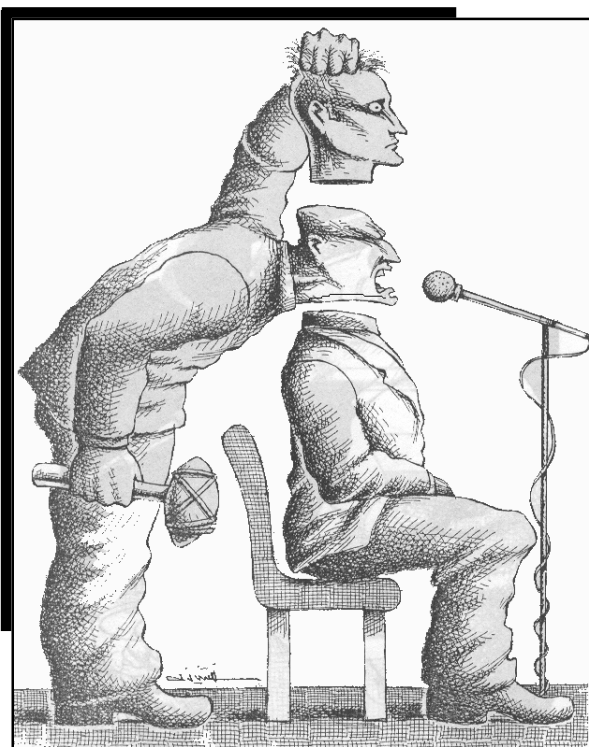
در حالی که ملیتهای متنوع از نظر زبانی، مذهبی، نژادی و اتنیکی در اکثر کشورهای توسعه یافته با حفظ هویت خود با آرامش در کنار هم دیگر زندگی می‌کنند، ما شاهد ناآرامی‌ها و جنگ‌های شدید ملی - اتنیکی در کشورهای توسعه نیافته هستیم. یکی از عوامل دردناک و تاریخی این وضع در کشورهای توسعه نیافته، رد و طرد اصل حق تعیین سرنوشت ملی و شیوع پان ایسم در این کشورها، به ویژه در دوره‌ی پس از پایان «جنگ سرد» (۱۹۹۰-۲۰۰۰) می‌باشد. در این نوشته، بعد از پرداختن به رشد پدیدهای ستم ملی و عدم پذیرش اصل حق تعیین سرنوشت ملی (مضمون اصلی مسالهی ملی)، به چند و چون عروج دوباره‌ی شوونیسم ملی و پان ایسم در ایران، که به نظر نگارنده یکی از عوارض اصلی جهانی‌تر

شدن سرمایه (گلوبالیزاسیون) است، می‌پردازیم.

پیشینه‌ی رشد ستم ملی در ایران

یک بررسی اجمالی از سیمای اتنیکی و هویت ملیتهای متنوع ساکن ایران (۱)، به روشنی نشان می‌دهد که ایران کشوری است کثیرالملله و مضامین مربوط به مسالهی ملی - به ویژه ستم ملی و اصل حق تعیین سرنوشت - مسایل مهم و پیچیده‌ای هستند که حل آن‌ها بر اساس یک مشی دموکراتیک دارای اهمیتی حیاتی است. چرا که تا زمانی که ستم ملی جای خود را به آزادی ملی و احقاق حق تعیین سرنوشت خویش در بین ملیتهای گوناگون ساکن ایران ندهد، استقرار آزادی و گسست و رهایی از نظام جهانی سرمایه غیر ممکن خواهد بود.

در ایران، اگرچه ستم بر اقلیت‌های قومی و مذهبی در دوران قبل از ایجاد و رشد مناسبات سرمایه داری اعمال می‌گشته است و مظاهر گوناگون برتری طلبی قومی (اتنیکی) از طرف حاکمین مستبد - از بهره کشی و غارت گرفته تا قتل عام و حبس و تبعید - فراوان بوده، اما این نوع ستم‌ها با نوع ستم ملی عصر ما فرق ماهوی داشته‌اند. ستم ملی به عنوان مضمون اصلی مسالهی ملی، یک پدیدهای جدید است که از نظر تاریخی یکی از عوارض رشد مناسبات سرمایه داری است. اساساً ستم ملی و مبارزه علیه آن از ویژگی‌های عصری است، که در آن رشد مناسبات سرمایه داری بر اساس حرکت سرمایه در سطح جهانی و عوارض ناشی از آن - تقسیم کار و ازدیاد روزافزون داد و ستد کالا بین ملت‌ها - به وجود و توسعه‌ی بازار داخلی اهمیت حیاتی می‌بخشد. تسلط بر بازار داخلی و حراست از آن، عامل اصلی رقابت بین سرمایه داران بزرگ ملیتهای مختلف گشته و به هم راه خود اجحاف و تبعیض به بار می‌آورد. اوضاع فلاکت بار و بحران‌های ویران گر ناشی از جنگ‌های خانمان سوز در ده سال گذشته در مناطق بالکان (یوگسلاوی) و قفقاز و آفریقای مرکزی و غربی و در شاخ آفریقا (بین اتیوپی و اریتره) گواهی بر این مدعا است. از



زمانی که بازار آزاد و راه سرمایه داری خصوصی، به ویژه در ده سال گذشته (بعد از فروپاشی شوروی و بلوک شرق) به تدریج به این مناطق معرفی گشته‌اند، هرج و مرج اقتصادی و فروپاشی اجتماعی، تورم و احتکار، و بالاخره جنگ‌های خانمان سوز بین ملیت‌های گوناگون در مناطق فوق‌الذکر به نحو غیر قابل‌تحملی رو به افزایش نهاده‌اند.

در اواخر قرن نوزدهم، در ایران نیز با رشد مناسبات سرمایه داری، بیداری ملی در بین اقوام و اتنیک‌های گوناگون ساکن ایران شروع گردید. به میزان رشد رقابت بورژوازی برای تسخیر بازار، رقابت بین سرمایه داران ملیت‌های مختلف نیز تشدید یافته و به هم راه خود ستم ملی و اجحاف و تبعیض به بار آورده و بالاخره شرایط را برای رشد مبارزات ملی توسط ملیت‌های مغلوب و تحت ستم فراهم ساخت. ولی پدیده ستم ملی در ایران، پس از شکست انقلاب مشروطیت و عروج رضاشاه پهلوی به قلمی دیکتاتوری در بعد از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ خورشیدی (۲۱ فوریه ۱۹۲۱) وارد مرحله جدیدی از سیر تکاملی خود گشت.

رشد شوونیسم و پان ایرانیسم

در دوره دیکتاتوری بیست ساله رضاشاه، ایران به طور کامل در مدار و حوزی نظام جهانی سرمایه قرار گرفته و ستم ملی نیز در سایه شکل‌گیری و توسعه پدیده نوظهور پان ایرانیسم سراسری گشته و به مضمون اصلی مساله ملی در ایران تبدیل شد. در جریان سال‌های ۱۳۰۰ خورشیدی (۱۹۲۰ میلادی) رژیم رضاشاه، بعد از قلع و قمع آزادی خواهان و کشتار مبارزین ملیت‌های مختلف، دست به یک سلسله سیاست‌های فرهنگی و تبلیغاتی زد تا بدین وسیله با اشاعه اندیشه‌های شوونیستی، هژمونی فرهنگی «نژاد برتر» آریایی را در سراسر ایران بسط دهد. در سال‌های ۱۳۱۰ خورشیدی، با رشد فاشیسم در اروپای باختری و روی کار آمدن حزب نازی به رهبری آدولف هیتلر در آلمان، رضاشاه و طرفدارانش با کسب حمایت از فاشیست‌های اروپا، به یورش فرهنگی و نژادپرستانه خود علیه ملیت‌های مختلف ایران شدت بخشیدند. در این دوره، اتخاذ سیاست درهای باز توسط رژیم باعث گردید که اندیشه‌های فاشیستی توسط نازی‌ها و طرفداران بومی آن‌ها به ایران رسوخ کرده و به رشد بیشتر ایده‌های شوونیسم آلمانی - آریایی دامن بزند. تحت تاثیر اندیشه‌های برتری طلبانه نازی‌ها، عده‌ای از ایرانیان متمول و فتودال طرفدار سلطنت به فاشیسم کشش پیدا کرده و به میزان اعمال خود در ایالات اقلیت نشین بر علیه ملیت‌های غیر فارس افزودند. در این امر، رژیم و طرفدارانش موفق شدند عده‌ای از روشن فکران و علمای مذهبی را نیز با خود هم داستان سازند. در واقع، شوونیسم ملی حاکم بر بخش بزرگی از

ادبیات و فرهنگ کنونی ایران، ارشیبه ننگینی است که نویسندگان و محققین پان ایرانیست از دوران پهلوی‌ها به ارث برده‌اند. مروری به نوشته‌ها و آثار این نویسندگان در هفتاد سال گذشته نشان می‌دهد، که اکثر این نویسندگان نه تنها حق تعیین سرنوشت فرهنگی ملیت‌های مختلف ایران را به رسمیت نمی‌شناسند، بلکه در زیر علم «وحدت ملی» و یا در زیر پوشش‌هایی چون «یک پارچگی» و «امنیت کشور» به نفی موجودیت این ملیت‌ها پرداخته و ادعا می‌کنند که زبان‌های بلوچی، لری و کردی، «زبان» نبوده، بلکه «لهجه‌های محلی زبان فارسی» هستند و یا این که ترکی آذری، ترکی ترکمنی و عربی، زبان‌های

بیگانگان بوده و توسط اعراب و مغولان بر مردم ایران تحمیل شده‌اند. این نویسندگان، ایرانی بودن را با آریایی بودن و تکلم به زبان فارسی یکی دانسته و «اشتراک ملی» را با «اشتراک کشوری» یک سان تلقی می‌کنند. آن‌ها تلاش می‌کنند تا در اذهان مردم، «تک زبانی» را نشانه «وحدت ملی» قلمداد کنند و زبان رسمی را - هم چون واحد پول رسمی - نشانه‌ی هویت ایرانیان بدانند. بر اساس این نوع اندیشه‌های شوونیستی، پان ایرانیست‌ها یک رشته از واقعیات اتنیکی و جریانات تاریخی - فرهنگی ایران را به کلی نادیده می‌گیرند. در این جا به چند نمونه از تزه‌های غیر علمی و ضد تاریخی پان‌های ایران اشاره می‌کنیم:

تذکره غیر تاریخی تحمیل زبان توسط مغولان

ایران کشوری است که در آن مردم به علل مختلف تاریخی و فرهنگی به زبان‌های گوناگون فارسی و کردی و بلوچی و لری (آریایی)، ترکی و ترکمنی و قشقایی و افشاری (آلتایی)، عربی و عبری و آسوری (سامی) تکلم می‌کنند. علی‌رغم این واقعیت، شوونیست‌ها می‌کوشند تا ثابت کنند که زبان‌های رایج در آذربایجان و کردستان و غیره، زبان‌های اصلی مردم آن دیار نیست، بلکه «لهجه‌های محلی» بوده و یا توسط بیگانگان تحمیل شده‌اند. آن‌ها ادعا می‌کنند که ترکی آذری، زبان مردم آذربایجان و دیگر ترک‌زبانان ایران نیست، زیر که زبان مردم این دیار تا آمدن مغول‌ها به ایران، «تاتی» و یا لهجه‌ای از فارسی بوده و زبان ترکی در زمان حکومت مغولان بر

مردم تحمیل شده است. به بیان دیگر، مغول‌ها که خود شدیداً علاقمند به زبان و ادبیات فارسی بودند، به مردم آذربایجان ترکی یاد داده و آن‌ها را وادار نمودند که به ترکی صحبت کنند. و این امر باعث شده، که مردم آذربایجان زبان مادری خود را فراموش کرده و از ترس مغولان، ترک زبان بشوند.

باید از این شوونیست‌ها رسید، که چرا مغولان این برنامه را در ایالات دیگر ایران (مثل خراسان) به مورد اجرا نگذاشتند؟ وانگهی، مغولان - با شناختی که ما امروز از مرحله‌ی تکاملی و سطح تمدن آن‌ها در آن زمان داریم - چگونه در ۷۰۰ سال و اندی قبل موفق شدند مردم آذربایجان را وادار سازند که به زبان ترکی تکلم کنند؟ اما در قرن بیستم، سلطنت پهلوی‌ها با پنجاه و هفت سال حکومت و داشتن آن همه امکانات و به زور اختناق و حبس و تبعید توانست شهرها و قصبات ترک یا کرد زبان را وادار که زبان خود را فراموش کرده و به فارسی تکلم نمایند؟ معلوم نیست که مغولان با آن تکنولوژی و وسایل ارتباطی عقب افتاده و شیوه‌های ابتدایی چگونه قادر بودند میلیون‌ها مردم را در خطه‌های آذربایجان، زنجان، همدان، قزوین، کرکوک و ارض روم، تعلیم زبان ترکی داده و حتا وادار نمایند که زبان مادری (یعنی تاتی و هرزنی و یا فارسی) را فراموش کنند. عجیب‌تر آن که مغولان بر اساس منطق شوونیست‌ها، با آن وسایل عقب افتاده‌ی تربیتی و متدهای ابتدایی در میان ایالات و دهات دور افتاده‌ی این مناطق، بیشتر از شهرها که مرکز تعلیم و تربیت است، موفقیت پیدا کردند. چه، ترکی رایج در دهات و در بین

کوچ نشینان، خالصتر از زبان ترکی رایج در شهرهاست. کسانی که به دهات آذربایجان و همدان سفر کرده و در آن مناطق با مردم نشست و برخاست داشته‌اند، به این امر اذعان دارند.

به علاوه، پان ایرانیست‌ها هیچ وقت به این سؤال نتوانسته‌اند پاسخ بدهند که مغولان چرا این کار را در مورد زبان مغولی - که زبان خودشان بود - انجام ندادند و برعکس، خودشان نیز به تدریج در میان ترکان تحلیل رفته و مثل تات‌ها و هرزن‌ها، ترک زبان شدند. بر خلاف ادعای پان ایرانیست‌ها، تاریخ نشان می‌دهد که مغولان و تیموریان در دوران حکومت خود در ایران، نه تنها زبان ترکی را بر مردم آذربایجان و دیگر نقاط ایران تدریس و تحمیل نکردند، بلکه در ترویج و اشاعه‌ی زبان و ادب فارسی نقش مهمی نیز ایفا نمودند.

در طول دوستان سالی که ایران بخشی از امپراتوری اسلامی خلفای اموی و عباسی بود، و حتی قرن‌ها بعد از ظهور دولت‌های مستقل ایرانی، اکثر نویسندگان و علما و مورخین ایرانی آثار خود را به زبان عربی - که زبان بین‌المللی آن زمان‌ها در شرق محسوب می‌شد - می‌نوشتند. کتاب‌های کلاسیک «قانون» در حقوق و «شفا» در طب به وسیله‌ی ابن سینا، «تاریخ طبری» و «دایره‌المعارف الحاقی» اثر محمد زکریای رازی، آثار «الباقیه عن القرون الجالیه» نوشته‌ی ابوریحان بیرونی، و «کیمیای سعادت» اثر محمد غزالی و ده‌ها اثر بزرگ تاریخی و علمی و فرهنگی دیگر می‌توانند گواه این ادعا باشند. در صورتی که نوشتار به زبان فارسی در عصر مغولان و به ویژه تیموریان به شدت پیش رفت کرد و کتاب‌های جاویدانی مانند «تاریخ بیهقی» اثر ابوالفضل بیهقی، «جامع التواریخ» نوشته‌ی خواجه رشیدالدین فضل‌الله طوسی و آثار امیرعلی شیر نوایی می‌توانند روشن‌گر این نکته باشند که تیموریان، مروجین زبان فارسی بودند و نه زبان ترکی.

افسانه‌ی نژاد آریایی

شونیست‌های پان ایرانیست مدعی هستند، که ترکان ایران (آذری‌ها، قشقایی‌ها، افشارها و شاهسون‌ها و غیره) ترک نیستند، بلکه «نژاد» آن‌ها ایرانی (آریایی) است. اینان بدون آن که یک معنی علمی و آنتروپولوژیکی از مفهوم «نژاد» ارائه بدهند، کوشش می‌کنند که در تبعیت از پان‌های اروپا و ترکیه و یونان و کشورهای عربی از ملیت‌های مختلف و متعدد ساکن ایران، یک «نژاد» مصنوعی ساخته و از آن مثل نئونازی‌های آلمانی یک «نژاد برتر» و یک زبان واحد خیالی و بالاخره یک ملت واحد - به زور سرنیزه - بتراشند، تا بتوانند «استقلال ایران» را حفظ کنند. به نظر این شونیست‌ها، چون وحدت زبان، استقلال و حاکمیت ایران را تضمین می‌کند،

پس اگر در آذربایجان ترکی آذری تدریس شود و مردم به آن زبان تحصیل و تدریس کنند، ایران تجزیه می‌شود و آذربایجان از ایران جدا گشته و مثلاً به ترکیه و یا جمهوری آذربایجان الصاق می‌گردد.

این اندیشه‌های شونیستی، معلول طرز تفکر نژادپرستانه و خرافات ملی و فرهنگی است، که با جهل نیز آمیخته است. تاریخ کشور ایران موثرترین گواه بر بطلان این گونه پنداربافی‌ها است. ایران را بعد از قرن‌ها، ترکان سلجوقی بازسازی کردند و بعدها (در قرن شانزدهم) صفویان ترک، منسجم و متمرکز ساختند. پان ایرانیست‌های ایران ادعا دارند، که ترکان متعلق به یک «نژاد» و «ایرانی‌ها» نیز به «نژاد» دیگر یعنی «آریایی‌ها» که «برتر» هستند، تعلق دارند. این نظرگاه نیز پایگاه علمی نداشته و بازتاب وجود خرافات ملی است.

کلمات «ترک» و «ترکان» و «ترکی»، مفهوم فرهنگی و زبانی دارند و به هیچ وجه معنی و مفهوم نژادی را در بر نمی‌گیرند و به کسانی اطلاق می‌شود که زبان مادری‌شان ترکی باشد و با آداب و رسوم هم زبان خود آشنا باشند. این امر در مورد کلمات «کرد» و «کردی» و «لری» و «لری»... نیز صدق می‌کند. به علاوه، کلمه‌ی «آریایی» و یا «هند و ایرانی» نیز مفهوم نژادی ندارند و به گروه‌زبان‌هایی اطلاق می‌شوند که دارای ویژگی‌های زبانی معینی بوده و با زبان‌های ترکی - که از گروه زبان‌های آلتایی است - و زبان عربی - که از گروه زبان‌های سامی می‌باشد - تفاوت دارند. باید تاکید کرد که اولاً: آریایی نژاد نیست، بلکه به مردمی اطلاق می‌شود که به یکی از زبان‌های آریایی (فارسی، کردی، بلوچی، لری - بختیاری، و تاجیک و غیره) تکلم می‌کنند؛ ثانیاً: ایرانی بودن به نژاد، مذهب، و زبان و یک عقیده‌ی ویژه‌ی سیاسی بستگی ندارد. ایران کشوری است کثیرالملله و اصولاً هیچ ملیتی نمی‌تواند ادعای برتری بودن در آن را داشته باشد. وانگهی، کسانی که به برتری نژادی معتقدند، سال‌ها اقلیت‌های نژادی و ملی را مورد ستم قرار داده و تحت نام برتری نژادی و ملی باعث بی‌عدالتی‌ها و قتل‌عام‌های متعددی در تاریخ معاصر جهان گشته‌اند. ایتالیایی‌های طرفدار موسولینی در دهه‌ی ۱۹۲۰، آلمانی‌های نازی با علم کردن تنوری «برتری نژاد ژرمن» در دهه‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰، و بعداً صهیونیست‌ها در دهه‌های پس از جنگ جهانی دوم با اشاعه‌ی اندیشه‌های نواستعماری «برتری قوم یهود» در خاورمیانه، عوامل اصلی ناامنی‌ها و جنگ‌ها در هفتاد سال گذشته در نقاط مختلف جهان بوده‌اند.

پان ایرانیسم نیز مثل پان‌گریسم، پان‌ترکیسم و پان‌هلنیسم (در یونان) و اصولاً در همه‌ی پان‌های دیگر، مغایر با اصول حق تعیین سرنوشت بوده، بر اساس بی‌عدالتی و عدم تساوی ملی پایه‌گذاری

شده و علیه خواست‌های دموکراتیک مردم عمل می‌کند. آیا انکار زبان کردی و یا دیگر زبان‌های غیر فارسی، مخالفت با انتشار کتاب شعر، فولکلور و داستان به زبان‌های دیگر و توهین به آن‌ها می‌تواند موجب ترویج زبان فارسی شود و مهملتر از همه می‌تواند وحدت ملی کشور را تأمین کند؟ سیاست برتری طلبی ملی، نه فقط وحدت ملی کشور را تأمین نمی‌کند، بلکه موجب نفاق و تفرقه می‌گردد. تنوع زبان و ملیت، جزء منابع غنی و سالم ایران است، نه عامل نفاق و تجزیه. این شونیسم ملی و اندیشه‌های پان ایرانیستی است، که به جای وحدت و هم‌بستگی، نفاق و گسستگی را باعث می‌گردد.

در رد تنوری «ملت واحد و زبان واحد»

چون پان ایرانیست‌ها به خاطر داشتن اندیشه‌های نژادپرستانه و خرافات شونیستی نمی‌توانند این واقعیت را بپذیرند که ملیت‌های گوناگون ساکن ایران، علی‌رغم هر زبانی که به آن تکلم می‌کنند، ایرانی هستند، در نتیجه برای آن‌ها حقوق مادی قائل نمی‌شوند. روی این اصل، شونیست‌های پان ایرانیست به ویژگی‌های نژادی، مذهبی، زبانی و فرهنگی این ملیت‌ها احترام نگذاشته و همیشه تحت شعار «ملت واحد - زبان واحد» خواسته‌اند که منویات شونیستی خود را بر آن‌ها تحمیل کنند.

در کشوری مثل ایران، انتخاب یک زبان و تحمیل اجباری آن به ملیت‌های مختلف به قیمت نفی زبان ملی و مادری آن‌ها، نه تنها عاقلانه نیست، بلکه همیشه به نفاق و کینه منجر گشته است. بی‌احترامی و طرد زبان و فرهنگ ملیت‌های غیر فارس در بین پان ایرانیست‌ها و شونیست‌ها به گونه‌ای ریشه‌ای و عمیق است، که بخش وسیعی از مردم متعلق به اقلیت‌های ملی قادر به خواندن و نوشتن به زبان خویش نیستند.

سیاست‌های خشن انحصاری کردن یک زبان و توهین به اقلیت‌های زبانی، که از دوره‌ی رضاشاه آغاز شده و بی‌رحمانه تاکنون تعقیب گشته، طوری سازمان یافته عملی شده‌اند که حتا بخشی از روشن‌فکران نیز در دام آن فرو غلطیده‌اند. بی‌تردید سیاست تک‌زبانی کردن یک جامعه‌ی چند زبانی، غالباً از روی یک برنامه‌ی حساب‌شده‌ی استبدادی انجام می‌گیرد. در جمهوری اسلامی، ستم ملی یکی از اصول خدشه‌ناپذیر سیاست‌گذاری کلان می‌باشد. این سیاست یکی از موانع اصلی گذار و دست‌یابی به دموکراسی در ایران است. در این عرصه، زبان به ابزاری سیاسی مبدل می‌شود؛ و اثرات هم‌چو سیاست‌هایی - بر خلاف نظر روشن‌فکران پان ایرانیست - نه به وحدت ملی، که به دشمنی و تشنگی ملی می‌انجامد. با محروم کردن میلیون‌ها انسان از ابتدایی‌ترین حقوق انسانی خویش، فقط بر دامنه‌ی تشنج و دشمنی ملی افزوده می‌شود؛

چرا که انحصاری اعلام کردن یک زبان و تکرار افسانه وار برتری آن به کاپیتولاسیون فرهنگی و سطح نابرابری‌های اجتماعی و فرهنگی می‌افزاید. واقعیت این است، که علاوه بر رژیم جمهوری اسلامی، هنوز هم بعد از بیست و دو سال تجربه تاریخی، چه سلطنت طلبان و چه طیف‌های مختلف پان ایرانیست‌ها، نه تنها با حق تعیین سرنوشت ملی دشمنی می‌ورزند، بلکه با حق آموزش به زبان مادری و به کارگیری رسمی آن نیز سرستیز دارند. از نظر آن‌ها، برخورداری از ابتدایی‌ترین حقوق ملی، «تجزیه طلبی» است و «تمامیت ارضی» ایران را به خطر می‌اندازد. این اندیشه که بر شالوده‌ی «مدرسه‌ی سیاسی» دکتر محمود افشار در دهه‌ی ۱۳۱۰ خورشیدی (۱۹۳۰ میلادی) در بحبویه دیکتاتوری رضاشاه استوار شد، در دست نیروهای دولتی برای خاموش کردن صدای مردم و یک دست کردن جامعه به بهانه‌ی وحدت ملی حول محور زبان به کار گرفته شد و تاکنون نیز ادامه دارد. محمود افشار، معتقد بود که تا همی مردم ایران به زبان فارسی سخن نرانند، وحدت ملی در ایران به وجود نخواهد آمد. او که سردبیر مجله‌ی «آینده» و یکی از ژورنالیست‌های معروف دهه‌ی ۱۳۱۰ خورشیدی در ایران بود، تبلیغ می‌کرد که تنها راه رسیدن به وحدت ملی، بسط و گسترش زبان فارسی در مناطق کردستان و آذربایجان و دیگر مناطق اقلیت نشین - از طریق نابودی آداب و رسوم کردی، لری، قشقایی، و عربی و کردی در آن مناطق - است.

بررسی اوضاع و موقعیت کشورهای چند زبانی نشان می‌دهد، که تنوع زبانی نه موجب ثنبت و قطع ارتباط گشته و نه به وحدت ملی - کشوری آن‌ها صدمه‌ای وارد آورده است. به نظر من، دیدگاهی که «وحدت ملی» در یک کشور را در تحمیل یک زبان از سوی دولت‌ها می‌داند، در واقع نادانی و بی‌خبری خود از اصول مردم سالاری و مدنیت حاکم بر جوامع چند زبانی را به نمایش می‌گذارد. اختلاف زبانی را نمی‌توان با تحمیل یک زبان و غیر قانونی کردن سایر زبان‌ها حل کرد. حضور چندین زبان در یک جامعه، نشان از یک پیشینه‌ی تاریخی دارد. و ایران که همیشه در راه تلافی تمدن‌های مختلف و محل مهاجرت‌ها و نفوذها و هجوم‌های بزرگ تاریخی بوده، البته باید چنین تنوع اتنیکی - ملی گوناگونی داشته باشد و ملیت‌های مختلف با زبان‌ها و شیوه‌های زندگی متنوع در آن زندگی کنند. محروم کردن انسان‌ها از دسترسی به آموزش و تمرین زبان مادری خویش، در واقع نادیده گرفتن آن قوم و ملیت است. با توجه به این اصل که انسان‌ها از طریق اهرم‌های زبانی است، که هویت و آرزوها و احساسات خویش را بیان می‌کنند و با زبان خویش با سایر ملیت‌ها ارتباط برقرار می‌نمایند، تبعیض زبانی و یا ممنوع و محدود کردن نوشتار و گفتار به هر زبانی، در واقع قطع ارتباط ملیت متعلق به آن زبان با دیگران و سرکوب آن ملیت است. تاریخ گواه است، که قدرت‌هایی که در صدد یک زبانی کردن یک جامعه‌ی چند زبانی بوده‌اند، همواره سیاست‌های معترضانه و زورمندانه‌ی خود را نه تنها علیه اقلیت‌های ملی - زبانی داخل کشورهای خویش اعمال کرده‌اند، بلکه نسبت به ملل هم جوار خود نیز داعیه‌ی برتری و فرمان روایی داشته‌اند. این امر در مورد پان ایرانیست‌ها نیز صدق می‌کند.

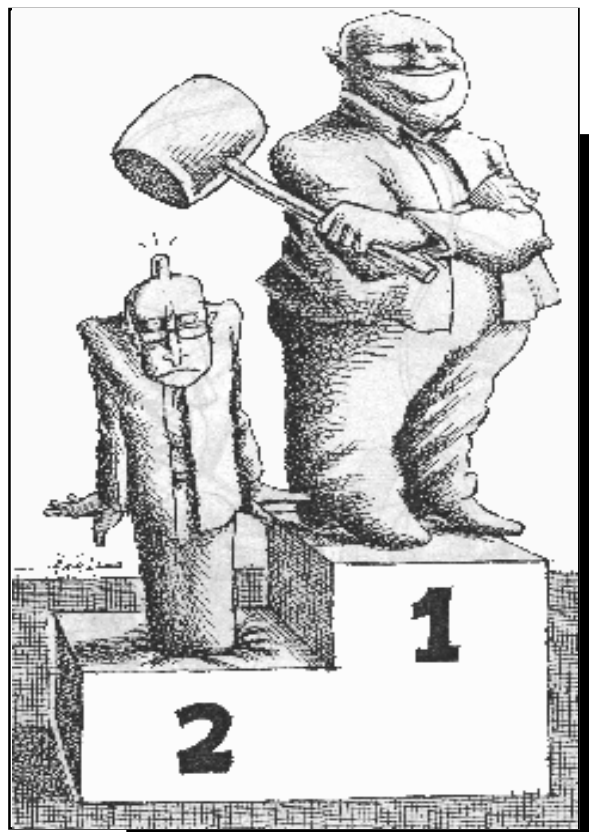
برخورد پان ایرانیست‌ها به ملت‌های هم جوار ایران

پدیده‌ی شوونیسم و سیاست برتری طلبی پان ایرانیست‌ها، فقط به ایران و ملیت‌های مختلف ساکن ایران محدود نمی‌گردد. مروری به ادبیات این طرز تفکر در هفتاد سال گذشته به خوبی نشان می‌دهد، که پان ایرانیست‌ها نسبت به فرهنگ و تمدن مردم کشورهای هم جوار نیز احساس برتری و تمایلات تجاوزگرانه دارند. آن‌ها

عموما ادعا دارند که فرهنگ و تمدن خاورمیانه از ایران برخاسته است؛ سومری‌ها، نخستین قوم متدین دنیای کهن، از فلات ایران به جلگه‌ی جنوب میان رود ان (بین النهرین) کوچ کرده و دولت خود را بنا نهادند؛ خط را نه تنها ایرانیان اختراع کردند، بلکه در این امر فینیقی‌ها و آرامی‌ها و دیگران، «ریزه خوار» آنان بودند؛ به عقیده‌ی بخشی از شوونیست‌ها، نه تنها اسلام بدون سلمان فارسی و یاران او نمی‌توانست ترویج و تکامل یابد، بلکه مسیحیت نیز در اصل محصول تفکرات الهام بخش یک پیامبر ایرانی بود، که در زمان شاپور اول ساسانی ظهور کرده و بعدها در سرزمین‌های امپراتوری رم غوغا به پا نمود؛ پان ایرانیست‌ها، مضافا ادعا دارند که ایرانیان مغلوب هیچ قومی به غیر از مغول غیر متدین و بربر نشده‌اند، آن هم به خاطر خیانت مانویان! والا، پیروزی اسکندر مقدونی، «افسانه» است و اعرابی که ساسانیان را منقرض ساخته و ایران را تسخیر کردند، ایرانیان بودند که سال‌ها قبل به عراق و عربستان «مهاجرت» کرده بودند و اینک با مذهبی که در واقع اختلاطی از آموزش‌های مترقی آیین زردشت و مزدک بوده به ایران بازگشتند. در نتیجه، دنیای اسلام اگر علم و هنری دارد، کلا از ایران است. والا، اعراب، «بی تمدن، جاهل و سوسمارخور» بودند؛ و دانشمندان و مورخینی چون ابن رشد اسپانیولی، ابن خلدون و ابن بطوطه مراکشی، همه از طنزها و «انحرافات» تمدن بشری هستند!

شوونیسم ملی و محلی گرایی از ویژگی‌های دوره‌ی بعد از «جنگ سرد» (۱۹۹۰-۲۰۰۰)

نگاهی اجمالی به جریان‌ات ده سال اخیر در مناطق بالکان، قفقاز، شاخ آفریقا، کردستان، آفریقای مرکزی و جنوبی و حتا کشورهای توسعه یافته‌ی مثل آلمان متحد، نشان می‌دهد که شیوع بیماری شوونیسم ملی و تمایلات محلی گرایی یکی از ویژگی‌های برجسته‌ی اوضاع بین المللی در دوره‌ی بعد از «جنگ سرد» است. شیوع شوونیسم و عروج اندیشه‌های نئوفاشیستی و خرافات محلی گرایی به تدریج در این مناطق به موانع بزرگی در راه کسب واقعی آزادی‌های ملی و احقاق حق تعیین سرنوشت تبدیل گشته‌اند. اولترا ناسیونالیست‌های کروات و صربی و آلبانیایی در بالکان، آذری و ارمنی و گرجی در قفقاز، هوتوی و توتوسی در آفریقای مرکزی، و چندین ملیت و قوم دیگر در آفریقای غربی - به ویژه در سیرالئون و لیبیا - به جای هم بستگی و اتحاد در مناطق خود در جهت تقابل با نظام جهانی سرمایه، علیه هم دیگر به تعرض برخاسته و زندگی میلیون‌ها انسان را در این مناطق به خاک و خون و مذلت و فقر و بی‌امنی کشانده‌اند. شوونیسم و وجود تمایلات برتری طلبانه و اندیشه‌های نژادپرستانه در بین رهبران این ملیت‌ها و اقوام،



زمینه‌های مناسب برای مداخلات هرچه بیشتر نیروهای خارجی، به ویژه آمریکا و آلمان (ژاندارم مالی و اقتصادی اروپای «متحد») را در این مناطق برای حرکت با امن‌تر سرمایه فراهم ساخته است.

شونویست‌ها و پان‌های قفقاز و بالکان و محلی گرایان و اولتراناسیونالیست‌ها در شاخ قاره‌ی آفریقا (اتیوپی، ارتیره، و سومالی) و در آفریقای مرکزی و جنوبی ادعا می‌کنند که اگر از پیوند به محور نظام جهانی سرمایه استقبال می‌کنند و از استراتژی «نظم نوین جهانی» (سیاست درهای باز به سوی کمپانی‌های فراملی، تحت عنوان معرفی «بازار آزاد» سرمایه داری) حمایت می‌کنند، برای این هست که بلکه فرصت و شانس برای احقاق حقوق ملی و کشوری خود کسب کنند. ستم ملی و تبعیض زبانی که به مردم کروات و بوسنی، آذری و ارمنی، امهری (در اتیوپی) و تیگرهای (در اریتریا) و... اعمال می‌شود، به رهبران این ملیت‌ها که در ده سال گذشته به مدیران عامل شرکت‌های فراملی در کشورهای خود تبدیل شده‌اند، این «حق» و اجازه را می‌دهد که در مرحله اول به منفعت خود بیاندیشند و مناسبات بین المللی خود را بر این مبنا استوار سازند.

این رهبران با جدا کردن پدیده ستم ملی از متن تاریخی و منطق حرکت سرمایه در این مناطق و با پذیرش پیوند به محور نظام جهانی سرمایه، اهداف ویژه خود را که در واقع باز کردن درهای بازارهای این کشورها به روی بانک‌ها و کمپانی‌های فراملیتی است و در دراز مدت با خواست‌ها و آرمان‌های زحمت کشان این کشورها در تضاد است، دنبال می‌کنند. اصل این اعتقاد که تعقیب «منافع ملی» - آن هم در بعد خرافات شونویستی و نژادپرستانه - یگانه معیار این رهبران است، خود یک اصل به غایت پان ایستی است که حکم ورشکستگی اخلاقی و فرهنگی و سیاسی اندیشه‌های حاکم در عمل کرد آن‌ها را در خود نهفته دارد. مطابق این استدلال، رهبران شونویست بوسنی، کروات، آذربایجانی، و صربی و آفریقایی، کاری به این ندارند که مداخله نظامی و لشکرکشی افسار گسیخته آمریکا به کشورهایی مثل عراق، سومالی، کوسوو و غیره در دهه ۱۹۹۰، نه تنها این کشورها، بلکه کلیت خاورمیانه و بالکان و قفقاز و آفریقای مرکزی و غربی را به زیر کنترل بلامنازع آمریکا کشیده و میلیتاریسم شبکه‌ی صنعتی - نظامی کلان سرمایه داری را بر آن مناطق از جهان بیش از پیش تثبیت می‌سازد و با کمک به تشدید و تسریع حرکت و نفوذ سرمایه جهانی به تعمیم بیش‌تر شکاف بین فقر و ثروت و گسترش ناامنی در بین زحمت کشان این کشورها - که ۸۵ درصد جمعیت آن‌ها را تشکیل می‌دهند - می‌انجامد. کافی است به قیمت همی این عقب‌گردهای جهانی برای بشریت زحمت کش و ویرانی عراق و سومالی و

یوگسلاوی و کنگو و کشتار و آوارگی میلیون‌ها عرب و کرد و آذربایجانی و ارمنی و صربی و آفریقایی، رهبران این کشورها به «حق ملی» خود، که در واقع «حقوق» بورژوازی آن‌ها است، برسند. به عبارت دیگر، وقتی پان ایست‌های آذربایجان (رهبری سازمان «جهمی خلق» و حیدر علی اف) و ارمنستان (داشناخ‌ها) و کروات‌ها و بوسنی‌ها و آلبانیایی‌ها (در منطقه بالکان) و شونویست‌های هوتوی و توتوسی در آفریقای مرکزی و دیگر کشورهای آفریقا، از کسب «حق ملی» سخن می‌گویند، شرایط اجتماعی و سیاسی برابری ملی و اصل حق تعیین سرنوشت خویش و استقلال (اصل گسست از محور و نظام جهانی سرمایه) را مد نظر ندارند، بلکه هدف و منظورشان به سادگی جیره خواری و سهم خواهی از نظام جهانی سرمایه برای حزب و فرقه و دولت مربوطه خود در دامن «پر برکت» و «مقدس» بازار آزاد سرمایه داری است.

تعقیب چنین هدف شونویستی و تنگ نظرانه‌ای، که عملاً در تضاد با اصل حق تعیین سرنوشت ملی سایر ملیت‌های تحت ستم است، طبیعتاً به جای پیوند و هم بستگی، نه تنها منجر به تلاقی با اهداف سایر ملیت‌های ساکن این کشورها می‌شود، بلکه به کشمکش و ضدیت با منافع زحمت کشان ملیت خود نیز کشیده می‌شود. نمونه‌های این امر در طول ده سال گذشته در کشورهای آذربایجان و ارمنستان، در تاجیکستان و ازبکستان، در جمهوری‌های کروات و صربستان و اسلونی و بوسنی و مقدونیه، در رواندا و بروندی، و در سومالی و اتیوپی و ارتیره به وضوح دیده شده است. بررسی اوضاع سیاسی این کشورها نشان می‌دهد، که تصورات برتری طلبی ملی و زبانی و پنداربافی‌های پان ایستی، ایدئولوژی مشخص و تاریخی بورژوازی در این کشورها است که ریشه در آزمندی آن‌ها در جهت تسلط بر بازارهای این مناطق دارد.

* * *

در پرتو بازنگری مختصر فوق، در این جا بحث را با ارائه جمع بندی و نتیجه گیری زیرین خاتمه می‌دهیم:

ایران کشوری چند زبانی و مسکن تاریخی ملیت‌های مختلفی است. این ملیت‌ها ضمن داشتن وجوه اتنیکی متمایز (مانند زبان، فرهنگ، و خلیقات و سرزمین)، وجوه اشتراک کشوری و دولتی و تاریخی - سیاسی را نیز دارا می‌باشند؛ که زندگی مشترک آن‌ها در طول تاریخ پر از فراز و نشیب ایران را میسر ساخته است. این ملیت‌ها، چه آن‌هایی که در اکثریت‌اند و چه آن‌ها که در اقلیت هستند، چه آن‌هایی که بیش از دو هزار سال است ساکن ایران‌اند و چه آن‌ها که در هزار یا پانصد و یا صد سال اخیر ساکن ایران شده‌اند، باید

از حقوق مادی در مسایل ملی و فرهنگی - از جمله حق تعیین سرنوشت ملی و زبانی خود - برخوردار باشند.

۱۵ آبان ۱۳۷۹

۱- لیست اتنیکیها - ملیت‌های ایران (جمعیت ایران، بالغ بر ۷۰ میلیون نفر در سال ۱۹۹۹)

الف: آریایی‌ها (۶۳ درصد)

- فارس‌ها، کردها، بلوچ‌ها، مازندرانی‌ها، گیلکی‌ها، لرها - بختیاری‌ها، طالشی‌ها، هزاره‌ها، افغان‌ها (پشتوها) و تاجیک‌ها، و غیره- تات‌ها و هرزنی‌ها و خلخال‌ها و...؛

ب: تورکان (۳۱ درصد)

- آذری‌ها، ترکمن‌ها، قشقایی‌ها، شاهسون‌ها، تیمورها، افشارها، جمشیدی‌ها، و غیره: قجرها و بیات‌ها و...

ج: سامی‌ها (۵ درصد)

- عرب‌ها، آسوری‌ها، عبری‌ها؛

د: ارامنه (نیم درصد)

ه: غیره: پاکستانی‌ها، هندی‌ها، روس‌ها و... (نیم درصد)

توضیح: یونس پارسا بناب، متولد سال ۱۹۳۷ در تبریز، از آغازگران فعالیت کنفدراسیون جهانی دانشجویان ایرانی در خارج در سال‌های ۱۹۶۳ تا ۱۹۶۸؛ سردبیر مجله انگلیسی زبان RIPEH (مجله «بررسی تاریخ اقتصاد سیاسی ایران») از سال ۱۹۷۶ تا ۱۹۸۱؛ از نویسندگان نشریه «میزگرد» (چاپ کلن) از سال ۱۹۸۶ تا ۱۹۹۳؛ از نویسندگان نشریه هفتگی «ایرانیان واشنگتن» از سال ۱۹۹۷ تاکنون؛ و نویسنده کتاب «تاریخ ۱۰۰ ساله احزاب و سازمان‌های سیاسی ایران»، جلد اول (از انقلاب مشروطیت تا انقلاب بهمن) است که در حال انتشار می‌باشد. وی از سال ۱۹۸۶ تاکنون نیز به عنوان پرفسور جامعه شناسی سیاسی و تاریخ سیاسی در دانشگاه Strayer واشنگتن به کار و فعالیت اشتغال دارد.

* * *

با «نگاه» همکاری کنید؛
«نگاه»، نگاهی حقیقت جو
و عمیق به مسائل
سیاسی اجتماعی است؛
«نگاه» را به دوستانتان
معرفی کنید؛